

تهرمان آزادی

ساره مردوت افرد و شمع سده خالوش
برای آنگه بر آید سپیده می گلک سگ
به بنواز ستر کاروان به راه افتاد
ستزه جوی دللاور بری زبم و درکش

عقاب سرکش مغرور در دل تو فان
پرید تا افق دور پرزد و افتاد
هزار سال اگر بیت زندگی می کرد
نذاشت لرزش یک دم که با کسرف جان دارد

بخواب آرام ای تهرمان آزادی
که فخر مرگ تو از زندگی است زیبا تر
به روزگار بهمن زلهای آئیده
به افتخار تو سازند پیکر مرمر
به خون ما که تو گویند مردم ایران
زدگین تو بگیرند انتقامت را
به فضل تازه می تاریخ دلت مستضعف
به فطرت ز بنویسد حجه نامت را

سر فرار تو ای تهرمان آزادی
بیادگار فروخته مثل جاوید
سنگه کردد هزار لرزه است
به کام مردم بر رفته لرزیده خورشید

۴ ۴ ۴

ژاد